

«اصول مذهب الشیعة» در ترازوی نقد (2)

نصرت الله آیتی*

چکیده

کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية: عرض و نقد* نوشته دکتر ناصر القفاری، از کتاب‌های تفصیلی در نقد اعتقادات شیعه است که در سال‌های اخیر نوشته شده و در محافل وهابیت شأن والایی یافته است. نویسنده این کتاب کوشیده است همه باورهای شیعه و از جمله اندیشه مهدویت را به نقد بکشد. مقاله پیش رو تلاشی است برای پاسخ‌گویی به برخی دیگر از شبهاتی که نویسنده یاد شده درباره اندیشه غیبت مطرح کرده است. وی در این قسمت ادعا می‌کند باور به وجود امام غایب در میان شیعیان باعث شده است که از یکسو شیعه عمل به برخی از احکام اسلامی را تعطیل نماید و از سوی دیگر بدعت‌هایی را در دین ایجاد کند. به گمان وی اندیشه غیبت امام مهدی (عج) سبب تعطیلی نماز جمعه و اجرای حدود و جهاد در میان شیعه شده است و نیز همین باور، تقیه را به عنوان یک آموزه اسلامی به دین وارد کرده است. بر خورد گزینشی با روایات، استناد رأی فقهی برخی از فقهای شیعه به کلیت مذهب تشیع، غفلت از دیدگاه‌های مشابه دانشمندان سنی‌مذهب و نداشتن فهمی درست از دیدگاه عالمان شیعه، برخی از مهم‌ترین نقدهایی هستند که بر سخنان قفاری وارد است.

واژگان کلیدی

امام مهدی، شبهات ناصر القفاری، اصول مذهب الشیعة، نماز جمعه، جهاد، اجرای حدود، تقیه، شهید.

* عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم. (Ayati110@yahoo.com)

تعطیلی نماز جمعه به سبب باور به غیبت

قفاری در بخش دیگری از کتاب خود مدعی شده است که اعتقاد به غیبت امام مهدی علیه السلام از یک سو مسئله اجرای شریعت را در میان شیعیان دستخوش تحول قرار داده و به تعطیلی برخی از احکام مسلم اسلامی انجامیده است و از سوی دیگر این باور منجر به راه یافتن بدعت‌هایی در دین شده و شیعه در اثر اعتقاد به غیبت، از پیش خود احکامی را به دین اسلام افزوده است.

وی ذیل عنوان «الشیعۀ و غیبۀ مهدیه» در این باره چنین می‌نویسد:

در سایه غیبتی که شیعه بدان باورمند شد و بیش از 1100 سال است که با آن زندگی می‌کند. شیوخ شیعه به اقتضای نیابت از منتظر، عمل به پاره‌ای از احکام دین را متوقف کرده‌اند، همچنان که اعتقادات و احکامی را ابداع کردند که خداوند سبحان به آن‌ها اذن نداده است. شیوخ شیعه به دلیل غیبت منتظر، اقامه نماز جمعه را تعطیل کردند همچنان که از برپا شدن امامت ممانعت کردند و چنین گفتند که: «جمعه و حکومت برای امام مسلمین است» و مقصودشان از امام همان منتظر است. به همین دلیل اکثریت شیعه تا به امروز نماز جمعه نمی‌خوانند تا آن‌جا که برخی از متأخرین گفته‌اند: شیعه از زمان ائمه نماز جمعه نمی‌خوانند.^۱

نقد و بررسی

پاسخ اول: طبیعی بودن اختلاف نظر در مسائل فقهی

مسئله وجود یا عدم وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، مسئله‌ای فقهی است که اختلاف انظار فقها درباره آن پدیده‌ای نوظهور و غریب به شمار نمی‌آید و همچون بسیاری از مسائل فقهی دیگر است که گاه میان فقهای اهل سنت نیز درباره آن اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. بنابراین این تلقی که فقهای شیعه باید در این باره همگی بر یک فتوا، آن هم فتوایی که مورد پذیرش جناب قفاری است اتفاق نظر داشته باشند، از اساس باطل است.

پاسخ دوم: اعتقاد بسیاری از فقهای شیعه به وجوب نماز جمعه در عصر غیبت

بر خلاف ادعای قفاری که معتقد است فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت تعطیل کرده‌اند، آنان در این باره رأی واحدی ندارند. برخی از آن‌ها معتقدند نماز جمعه در عصر غیبت واجب تعیینی است، برخی دیگر بر این باورند که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است و البته برخی نیز آن را نامشروع می‌دانند.^۲ روشن است که بازگشت دو دیدگاه نخست به این است که یا اساساً وجود امام یا کسی که منصوب از طرف اوست در اقامه نماز جمعه شرط نیست همچنان که شهید ثانی مدعی شده است، و یا این که امامان معصوم به صورت عمومی این اجازه را به فقها و یا عموم

مؤمنین داده‌اند که در عصر غیبت نماز جمعه را برپا دارند.^۳ بنابراین نسبت دادن اعتقاد به تعطیلی نماز جمعه در عصر غیبت به همه عالمان شیعه بی‌اساس است و نمی‌توان این اعتقاد را به همه شیعیان نسبت داد.

پاسخ سوم: مشروط دانستن وجوب نماز جمعه به وجود امام توسط بسیاری از فقهای اهل سنت
برخلاف تصور قفاری که گمان کرده است اعتقاد به مشروط بودن وجوب نماز جمعه به وجود امام یا نایب امام از اعتقادات شیعیان است، این مسئله در میان اهل سنت نیز طرفداران بسیاری دارد؛ برای مثال، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

نویسنده *البحر الرائق* _ از فقهای اهل سنت _ چنین می‌نویسد:

اما شرایط نماز جمعه دو گونه است، شرایط صحت و شرایط وجوب، اما دسته اول شش مورد است آن چنان که مؤلف بیان کرده است، شهر، سلطان، وقت، خطبه، جماعت و اذان عمومی.^۴

نویسنده *الدر المختار* نیز بر این باور است که:

و صحت آن مشروط به هفت چیز است: اول شهر، ... دوم سلطان و لو او با غلبه به زمامداری رسیده باشد، و یا زن باشد، البته در این صورت خود او نمی‌تواند اقامه نماز جمعه کند، بلکه باید به دستور او باشد.^۵

عبد الله بن قدامه در این باره چنین می‌نویسد:

روایات درباره دو شرط آخر مختلفند که عبارتند از حریت که در جای خودش بدان می‌پردازیم و اذن امام. و قول درست این است که چنین شرطی درست نیست. و مالک و شافعی و ابو ثور بر این عقیده‌اند و نظر دوم این است که نماز جمعه مشروط به اذن امام است. این مطلب از حسن و اوزعی و حیب بن ابی‌ثابت و ابوحنیفه روایت شده؛ چرا که در تمام دوران‌ها به جز ائمه کسی اقامه جمعه نمی‌کرده است، بنابر این این مسئله اجماعی است.^۶

ابن رشد نیز می‌نویسد:

و ابوحنیفه شهر و سلطان را شرط می‌داند ولی عدد را نه.^۷

سرخسی نیز چنین می‌آورد:

به نظر ما سلطان از شرایط نماز جمعه است...^۸

و ابوبکر کاشانی می‌گوید:

به نظر ما، سلطان شرط ادای جمعه است تا آن جا که بدون حضور او یا نائش اقامه آن جایز نیست ...^۹

آنچه گذشت _ که دیدگاه برخی از فقهای اهل سنت دربارهٔ مشروط بودن اقامهٔ نماز جمعه به حضور امام یا مأذون از طرف او بود _ به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که دیدگاه فقهای شیعه مبنی بر ضرورت اقامهٔ نماز جمعه توسط امام یا نایب او دیدگاهی شاذ و متروک نیست. البته ما نیز می‌پذیریم که مقصود فقهای شیعه از امام، امام معصوم است، ولی اهل سنت امام جائز و فاسق را نیز کافی می‌دانند؛ اما به هر روی، هر دو در اصل مشروط بودن نماز جمعه به حضور امام اشتراک نظر دارند، همچنان که بسیاری از فقهای شیعه معتقدند امامان معصوم علیهم‌السلام به صورت عام به تمام فقهای عادل اذن اقامهٔ نماز جمعه را در عصر غیبت داده‌اند. بنابراین نمی‌توان اعتقاد به تعطیلی نماز جمعه در عصر غیبت را به کلیت مذهب شیعه نسبت داد.

پاسخ چهارم: ارتباط نداشتن رأی فقهی عدم وجوب نماز جمعه با غیبت

آنچه گفته شد، می‌توان این نکته را افزود که اصولاً ارتباط دادن مسئلهٔ نماز جمعه به غیبت امام مهدی علیه‌السلام از اساس اشتباه است و اگر برخی از عالمان شیعه به تعبیر قفاری معتقد به تعطیلی نماز جمعه هستند، ریشهٔ آن نه مسئلهٔ غیبت امام مهدی علیه‌السلام بلکه مشروط بودن آن به وجود امام معصوم یا نایب اوست. توضیح این که بنابر آنچه از یک سو به باور شیعه تنها امام معصوم یا نایب او می‌تواند اقامهٔ جمعه کند و از سوی دیگر در دوران خفقان اموی و عباسی که امامان معصوم حضور داشتند، این امکان برای آن‌ها وجود نداشت. بنابراین طبیعی بود که شیعیان نسبت به حضور در مراسم نماز جمعه‌هایی که توسط سلاطین جور یا دست‌نشانده‌های آن‌ها اقامه می‌شد اهتمام چندانی نداشته باشند. البته در عصرهای متأخر که گاه گشایشی برای شیعیان حاصل می‌شد، در اقامهٔ نماز جمعه کوتاهی نمی‌کردند. بنابراین عامل اصلی اهتمام نداشتن شیعیان به نماز جمعه در دوران خفقانی که پیشوایان معصوم حضور داشتند، نه اعتقاد به غیبت که اعتقاد به ضرورت اقامهٔ نماز جمعه توسط امام معصوم یا نایب او بوده است و مطلب یادشده این ادعای قفاری را که فقهای شیعه به دلیل اعتقاد به غیبت امام مهدی علیه‌السلام نماز جمعه را تعطیل کردند از اساس فرو خواهد ریخت.

قفاری در پاورقی این بخش دو ادعای دیگر نیز مطرح کرده است: نخست این که تعداد نماز جمعه‌هایی که امروزه توسط شیعیان اقامه می‌شود انگشت‌شمار است و آن را به نقل از یکی از هم‌فکرانش به یکی از عالمان شیعه نسبت می‌دهد. صرف‌نظر از این که او در این ادعایش صادق است یا نه، در نقد کلام او به همین نکته بسنده می‌کنیم که او می‌تواند برای پی بردن به صدق و کذب

ادعایش سفری به کشور پهناور ایران داشته باشد تا با چشمان خود ببیند در سرتاسر آن، از شهرهای بزرگ گرفته تا شهرک‌های کوچک و حتی در مناطق دورافتاده، هر هفته نماز باشکوه جمعه اقامه می‌شود و انبوه نمازگزاران مؤمن در آن شرکت می‌کنند و برخلاف تصور او، شیعیان به اقامه نماز جمعه اهتمام تام دارند، تا جایی که معمار بزرگ انقلاب اسلامی ایران امام خمینی علیه السلام نماز جمعه را بزرگ‌ترین هدیه خداوند به نظام اسلامی برشمرده است. ادعای دوم او این است که آیت‌الله محسن حکیم از سؤال درباره علت مشروط بودن نماز جمعه به وجود امام نهی کرده است. روشن است که مدعی این سخن از این جهت آن را نه به یک منبع مکتوب و قابل دسترسی که به سؤال مشافهه‌ای یکی از شیعیان نسبت داده است تا خود را از زحمت اثبات آن برهاند و اگر کسی از او بر این ادعایش سندی خواست، با این بهانه که این پرسش مشافهه‌ای بوده از آوردن مدرک خودداری کند و گرچه ممکن است این طرفداری برای عوام کارگر بیفتد، اما رسواتر از آن است که برای اهل فن پیشی ارزش داشته باشد، صرف‌نظر از نکته یادشده پاسخ این سؤال نزدیک به هزار سال پیش در کلام شیخ طوسی آمده است و دیگر فقهای شیعه در طول تاریخ، استدلال شیخ طوسی را تکمیل کرده‌اند و کسی که اندک بهره‌ای از دانش فقه داشته باشد، پاسخ آن را می‌داند، چه رسد به فقیه عالی‌قدری همچون آیت‌الله محسن حکیم. کلام شیخ طوسی در این باره چنین است:

از شروط انعقاد جمعه وجود امام یا کسی است که امام به او دستور اقامه دهد، مانند قاضی یا امیر و امثال آن‌ها، و اگر بدون دستور امام برگزار شود صحیح نیست. و اوزعی و ابو حنیفه چنین گفته‌اند. و محمد گفته است: اگر امام مریض شد یا به سفر رفت و مردم کسی را برای اقامه برگزیدند درست است چرا که این‌جا مورد ضرورت است. و نماز عید در نظر اینان مانند نماز جمعه است. و شافعی گفته است: امام و دستور او از شرایط جمعه نیست، ولی اگر عده‌ای بدون دستور امام نماز جمعه را بپا داشتند جایز است. و مالک و احمد نیز بر این عقیده‌اند. دلیل ما این است که در این که جمعه با امام یا دستور او منعقد می‌شود اختلافی نیست و بر منعقد شدن جمعه در صورتی که امام یا دستور او نباشد دلیلی نیست. پس اگر گفته شود: آیدار کتاب‌هایتان روایت نکرده‌اید که بر اهل آبادی‌ها و شهرها و مومنین جایز است که وقتی به اندازه‌ای که جمعه با آن منعقد می‌شود رسیدند نماز جمعه بخوانند؟ می‌گوییم: به چنین چیزی اذن داده شده و انجام آن مطلوب است، و این مانند آن است که امام کسی را برای اقامه جمعه نصب نماید. دلیل دیگر ما اجماع فرقه است چرا که آنان در این که از

شرایط جمعه امام یا دستور اوست اختلافی ندارند. و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: جمعه بر هفت نفر از مسلمین واجب است و بر کمتر از آنان واجب نیست: امام و قاضی او و کسی که به حق مدعی باشد و مدعی علیه و دو شاهد و کسی که در برابر امام اجرای حد می کند. همچنین بر این مطلب اجماع وجود دارد، چرا که از زمان پیامبر تا زمان ما جمعه را جز خلفا و امرا و کسی که عهده دار نماز است اقامه نمی کنند، و از این دانسته می شود که اجماع همه دوران ها بر این مطلب بوده است و اگر با مردم جمعه منعقد می شد این کار را می کردند.^۱

تعطیلی جهاد به سبب باور به غیبت

قفاری در ادامه مدعی شده است که جهاد نیز از احکامی است به دلیل غیبت در میان شیعیان تعطیل شده است. وی در این باره چنین می گوید:

همچنین شیعه جهاد با ولیّ امر مسلمین را منع می نماید؛ چراکه جهاد جز با امام مشروع نیست. در کافی و غیر آن از اباعبدالله چنین روایت شده است که: «جنگ با غیر امامی که اطاعتش واجب است مانند مردار و خون و گوشت خوک حرام است» و امامی که اطاعتش بر مسلمین واجب است از سال 260 تا امروز همان منتظری است که در سرداب غایب است و پیش از آن سایر امامان دوازده گانه بودند. پس جهاد با ابوبکر و عمر و عثمان و سایر خلفای مسلمین تا امروز مانند مردار و خون حرام است و به باور شیعیان، سپاهیان اسلام که از مرزها محافظت می کنند و در راه خدا جهاد می کنند و انگیزه برتری جویی و فساد ندارند و کسانی که سرزمین فارس و غیر آن را فتح کردند، گشتگانی بیش نیستند. وای بر آن ها! به سوی سرنوشتشان به سرعت در حرکتند. شیخ طوسی در تهذیب از عبدالله بن سنان چنین روایت می کند: به اباعبدالله عرض کردم: فدایت شوم! درباره اینان که در این مرزها کشته می شوند چه می گوئید؟ فرمودند: وای بر آن ها! به کشته شدن در دنیا و آخرت شتاب می کنند. به خداوند سوگند شهیدی نیست جز شیعیان ما، اگرچه در رختخواب بمیرند.

و تو ملاحظه می کنی که به اعتقاد شیعه، جهاد مسلمانان در گذشته تاریخ جهاد باطل و بدون اجر و ثواب بوده است تا آن جا که مجاهدان مسلمان را گشتگان می خوانند و از آن ها با عناوینی همچون مجاهد و شهید که از سوی خداوند بدان ها شرافت یافته اند یاد نمی کنند. پس آیا هیچ عاقل بدون غرض و تعصبی در این تردید می کند که بنیان گذار این اندیشه، دشمن منتقم و زندیق کینه توزی بوده است که منتظر وقوع بلا بر امت اسلامی است و خواستار ضعف و سستی آن است و دوست ندارد امت اسلام در راه خدا جهاد کند و پرچم خدا را برافرازد و از دین و سرزمینش محافظت نماید. و دسیسه آنان برای رواج این مطلب تا به آن جا پیشرفت کرده که آن

را به جعفر الصادق و سایر اهل بیت نسبت می‌دهند تا هم از یک سو میان پیروان نادان رواج پیدا کند و هم از سوی دیگر موجب بدبینی نسبت به اهل بیت پیامبر خدا شود.^{۱۱}

نقد و بررسی

پاسخ اول: سیره عملی شیعه بهترین گواه زنده بودن جهاد

درباره حکم جهاد به باور فقهای شیعه، اجمالاً باید گفت فقهای شیعه جهاد را به ابتدایی و دفاعی تقسیم کرده‌اند. جهاد ابتدایی جهادی است که به منظور ریشه کن کردن شرک و بت پرستی و دعوت به اسلام انجام می‌پذیرد و جهاد دفاعی جهادی است در برابر یورش غیرمسلمانان بر مسلمین، به منظور محافظت از آیین اسلام و سرزمین‌های اسلامی. درباره جهاد ابتدایی میان فقهای شیعه اشتراک نظر وجود ندارد؛ بسیاری از آن‌ها جهاد ابتدایی را مشروط به حضور امام معصوم می‌دانند^{۱۲} و برخی دیگر بر این باورند که برای این جهاد، حضور امام معصوم شرط نیست.^{۱۳} اما به رغم این اختلاف نظر درباره مشروعیت و ضرورت جهاد دفاعی و لزوم حفظ بیضه اسلام در برابر هجوم کفار و مشرکان، حتی در حال غیبت امام معصوم میان فقهای شیعه هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و همه به وجوب جهاد دفاعی حتی در دوران غیبت امام زمان فتوا داده‌اند.^{۱۴}

در این باره به همین مقدار بسنده می‌کنیم و حساب قفاری و اتهاماتش را به کرام الکتابین وامی‌گذاریم، اما نمی‌دانیم از آن چه قفاری در این بخش گفته باید بگیریم یا بخندیم؟! چقدر مضحک است از تعطیلی حکم جهاد در میان شیعه سخن گفتن و دعوی زنده بودن جهاد در میان اهل سنت را داشتن و برای از میان رفتن مجاهدان در راه خدا غصه خوردن و از فشل شدن جامعه مسلمین سخن گفتن و شیعه را به تعطیلی حکم جهاد متهم کردن، با این که اسرائیل در کمتر از یک هفته چنان شکست مفتضحانه‌ای را بر چند کشور مسلمان سنی مذهب تحمیل کرد که خاطره تلخش تا ابد از ذهن تاریخ محو نخواهد شد، اما سال‌ها پس از آن همان اسرائیل _ که به مراتب قدرت‌مندتر و مسلح‌تر بود _ در جنگی سی و سه روزه در برابر جمعیت اندک شیعه حزب الله لبنان چنان زمین گیر و منکوب شد که داغ آن تا ابد بر سینه رژیم صهیونیستی باقی خواهد ماند و یادآوری آن، قلب هر مسلمان آزاده‌ای را مالا مال از شادی و غرور خواهد کرد. به راستی آیا شیعیان ایران که بیش از سی و چند سال است در برابر زیاده‌خواهی‌های استکبار جهانی ایستادگی می‌کنند و ذره‌ای از اصول خود کوتاه نیامده‌اند، حکم جهاد را تعطیل کرده‌اند یا دولت‌های سنی مذهبی که سر در آخور استکبار دارند و با خیانت به آرمان فلسطین و هم‌دستی با اسرائیل غاصب و امریکای جهان‌خوار عزت و شرف اسلام و مسلمین را فدای منافع چندروزه خود کردند؟ بد نیست آقای قفاری ماجرای هجوم ددمنشانه ارتش

اسرائیل به مردم مظلوم غزه در چند سال پیش را به یاد آورد که تمام دولت‌های سنی‌مذهب در برابر آن سکوتی مرگبار اختیار کردند و اگر در این میان دولتی وجود داشت که به فریاد «یا للمسلمین» غزه مظلوم لبیک گفت، دولت شیعه ایران بود که رهبرش گفت: «امید است کسانی که در جهاد با ارتش ددمنش اسرائیل به شهادت می‌رسند، اجر شهدای بدر و احد را داشته باشند» و مجاهد فداکار دیگرش سیدحسن نصرالله، غزه را سرزمین کربلا و جنگ آن را پرده دیگری از جنگ امام حسین علیه السلام و یزید خواند.

آن چه گفته شد اگر پاسخ قفاری را نداده باشد، قلب‌های آزاداندیشان مسلمان را حتماً قانع خواهد کرد.

پاسخ دوم: جهاد مذموم جهادی است که به انگیزه‌های مادی باشد

اما روایتی که قفاری به آن استناد کرده، ناظر به جنگ‌هایی بوده که در آن حدود الهی رعایت نمی‌شده است و نه به قصد مبارزه با شرک و بت‌پرستی، که به قصد کشورگشایی و ثروت‌اندوزی بوده است. روایات دیگری که در این باره وجود دارند، این مطلب را اثبات می‌کنند. برای مثال، می‌توان به این روایات اشاره کرد:

قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَقْبَلْتَ عَلَى الْحَجِّ وَ تَرَكْتَ الْجِهَادَ فَوَجَدْتَ الْحَجَّ أَلْيَنَ عَلَيْكَ؟! وَاللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» آيَةً. قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: أَقْرَأَ مَا بَعْدَهَا. قَالَ: فَقَرَأَ «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ» إِلَى قَوْلِهِ: «الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ». قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: إِذَا ظَهَرَ هَوْلَاءِ لَمْ نُؤْتِرْ عَلَى الْجِهَادِ شَيْئاً. ١٥

مردی به علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: به حج آمدید و جهاد را ترک کردید به نظر حج برایتان راحت تر بود در حالی که خداوند می‌فرماید: همانا خداوند از مومنان جان‌ها و اموالشان را می‌خرد... امام علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ فرمودند: فقرات آخر آن آیه را نیز بخوان پس چنین خواند: توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، ستایش‌کنندگان... و رعایت‌کنندگان حدود خدا. سپس علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: وقتی چنین افرادی پدید آمدند ما جهاد را بر چیزی ترجیح نمی‌دهیم.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّمْدَرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي أَكُونُ بِالْبَابِ يَغْنِي بَابَ الْأَبْوَابِ فَيَنَادُونَ السَّلَاحَ فَأَخْرَجُ مَعَهُمْ. قَالَ: فَقَالَ لِي أَرَأَيْتَكَ إِنْ خَرَجْتَ فَأَسْرَتَ رَجُلًا

فَأَعْطَيْتَهُ الْأَمَانَ وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ الْعَقْدِ مَا جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْمُشْرِكِينَ أَوْ كَانُوا يَقُونَ لَكَ بِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ! مَا كَانُوا يَقُونَ لِي بِهِ. قَالَ: فَلَا تَخْرُجْ.^{۱۶}

محمد بن عبدالله سمندری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من در درگاه ایستاده‌ام، درگاه اصلی شهر، که ندا می‌دهند: سلاح‌ها را بگیرید. آیا با آنان همراه شوم؟ امام فرمودند: اگر تو با آنان همراه شوی، و مردی را اسیر کنی، و به او امان دادی، و آن چه که رسول خدا برای مشرکان قرار می‌داد را برایش قرار دادی، آیا آنان به آن وفا می‌کنند؟ عرض کردم: به خدا سوگند خیر، فدایت شوم آنان وفا نمی‌کردند. امام فرمودند: پس با آنان همراه نشو.

همچنان که در روایات دیگری توضیح داده شده است که جهادکنندگانی به سوی کشته شدن شتاب می‌کنند که نیت‌های پاک نداشته‌اند و برای دستیابی به متاع بی‌ارزش دنیا به جبهه‌های جنگ رفته‌اند، اما کسانی که به قصد اعتلای کلمه توحید به جهاد رفته و شهید شده‌اند، برابر نیتشان پاداش می‌گیرند. برای مثال، می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

عَنْ أَبِي غُرَّةَ السُّلَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَكْثَرَ الْعَزْوِ أُوْبَعْدُ فِي طَلَبِ الْأَجْرِ وَ أَطِيلُ فِي الْغَيْبَةِ فَحَجَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ. قِيلَ لِي: لَا عَزْوُ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ فَمَا تَرَى أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ شِئْتَ أَنْ أَجْمَلَ لَكَ أَجْمَلْتُ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ أُلْخِصَّ لَكَ لَخَّصْتُ. قَالَ: بَلْ أَجْمَلُ. قَالَ: إِنْ اللَّهُ يَخْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^{۱۷}

ابو غره سلمی می‌گوید: مردی از امام صادق پرسید: من بسیار به جهاد می‌رفتم و به دنبال ثواب بودم و غیبت‌های طولانی (از خانواده) داشتم ولی از آن منع شدم و به من گفته شد که جز با امام عادل جهاد نیست، خدا شما را به صلاح بدارد نظرتان چیست؟ امام فرمودند: اگر بخواهی به اجمال پاسخ دهم مجمل می‌گویم و اگر بخواهی به تفصیل بگویم مفصل می‌گویم. عرض کرد: مجمل بفرمایید. فرمودند: خداوند مردم را در روز قیامت بر اساس نیت‌هایشان محشور می‌کند.

و به همین دلیل است که امام سجاد علیه السلام چهارمین پیشوای معصوم شیعیان، ادعیه ذاکیه خود را این چنین نثار مرزبانان ثغور اسلامی و مجاهدان در راه خداوند می‌کند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ، وَ أَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِكَ، وَ أَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَ اخْرُسْ حُوزَتَهُمْ، وَ أَمْنِعْ حَوْمَتَهُمْ، وَ أَلْفِ جَمْعَهُمْ، وَ دَبِّرْ أَمْرَهُمْ، وَ وَاتِرْ بَيْنَ مِيرِهِمْ، وَ تَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤَنِهِمْ، وَ اغْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ، وَ أَعْنِهِمْ بِالصَّبْرِ، وَ الطُّفَّ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلِّمُهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ بَصِّرْهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ. اللَّهُمَّ

صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذَكَرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةَ الْغُرُورَ، وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ، وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبَ أَعْيُنِهِمْ، وَ لَوْحٌ مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ، وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ، وَ الْحُورِ الْجِسَانِ، وَ الْأَنْهَارِ الْمُطْرَدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِيَّةِ، وَ الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ، حَتَّى لَا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ، وَ لَا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ عَنْ قَرْنِهِ بِفِرَارٍ. ... اللَّهُمَّ وَ أَيَّمَا غَازٍ غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِكَ، أَوْ مُجَاهِدٍ جَاهَدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سُنَّتِكَ لِيَكُونَ دِينِكَ الْأَعْلَى، وَ حِزْبِكَ الْأَقْوَى، وَ حَظُّكَ الْأَوْفَى، فَلَقِّنْهُ الْيُسْرَ، وَ هَيِّئْ لَهُ الْأَمْرَ، وَ تَوَلَّهُ بِالنُّجْحِ، وَ تَخَيَّرْ لَهُ الْأَصْحَابَ، وَ اسْتَقْوِ لَهُ الظَّهْرَ، وَ اسْبِغْ عَلَيْهِ فِي النَّفَقَةِ، وَ مَتَّعْهُ بِالنَّشَاطِ، وَ أَطْفِ عَنهُ حَرَارَةَ الشَّوْقِ، وَ أَجْرَهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَةِ، وَ أَنْسِهِ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ، وَ آثُرْ لَهُ حُسْنَ النِّيَّةِ، وَ تَوَلَّهُ بِالْعَاقِبَةِ، وَ أَصْحِبْهُ السَّلَامَةَ، وَ أَعْفِهِ مِنَ الْجُبْنِ، وَ أَلْهَمْهُ الْجُرْأَةَ، وَ ارْزُقْهُ الشَّدَّةَ، وَ أَيْدُهُ بِالنُّصْرَةِ، وَ عَلِّمْهُ السَّيْرَ وَ السُّنْنَ، وَ سَدِّدْهُ فِي الْحُكْمِ، وَ اغْزِلْ عَنهُ الرِّيَاءَ، وَ خَلِّصْهُ مِنَ السُّمَّةِ، وَ اجْعَلْ فِكْرَهُ وَ ذِكْرَهُ وَ طَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ، فِيكَ وَ لَكَ.¹⁸

تعطیلی اجرای حدود به سبب باور به غیبت

سومین حکمی که به گمان قفاری به دلیل غیبت در میان شیعیان تعطیل شده، اجرای حدود است. وی در این باره چنین می نویسد:

شیعیان به دلیل غیبت امامشان از اجرای حدود الهی نیز ممانعت به عمل می آورند؛ چراکه به ادعای آنان، امر حدود به امامی که به او تصریح شده واگذار شده است و به گمان آن‌ها خداوند سبحان جز به دوازده امام تصریح نکرده است که آخرین آن‌ها از نیمه قرن سوم غایب شده است و باید در انتظار بازگشت او ماند تا این که حدود را اجرا نماید. البته به حکم تفویضی که شیوخ شیعه پس از گذشت حدود هفتاد سال از غیبت برای خود قائل شدند، حق اجرای حدود منحصرأ برای آن‌ها و نه هیچ‌یک از قضات مسلمان وجود دارد و زمانی که در یکی از نقاط دنیای اسلام هیچ‌یک از آن‌ها وجود نداشته باشند اجرای حدود جایز نخواهد بود؛ چراکه کسی جز منتظر یا نایب او و یا مراجع شیعه و آیاتشان نمی‌تواند عهده‌دار این مسئله شود. ابن بابویه _ بزرگ آن‌ها _ و غیر او از حفص بن غیاث چنین روایت کرده‌اند: «از اباعبدالله پرسیدم: چه کسی حدود را اجرا می‌کند، سلطان یا قاضی؟ حضرت پاسخ دادند: اجرای حدود به دست کسی است که قضاوت به دست اوست.» و مفید می‌گوید: «اما اجرای حدود به دست سلطان اسلام است که از سوی خداوند منصوب می‌شود که آن‌ها امامان هدایت از خاندان محمد هستند و همچنین امیران و حاکمانی که آن‌ها منصوب می‌نمایند و امامان اهل بیت این مسئله را به فقه‌های شیعه واگذارده‌اند در صورتی که امکان این کار وجود داشته باشد.»

و روایاتشان از رجوع به قضات و محاکم مسلمین منع می‌کند، تا آن‌جا که می‌گوید: کسی که در حق یا باطلی به آن‌ها رجوع کند به طاغوت رجوع کرده است و اگر به نفع او داوری شد آن‌چه می‌گیرد حرام است، اگرچه حق با او باشد؛ چراکه آن را طبق داوری طاغوت گرفته است. این‌ها پاره‌ای از احکام اسلامی بود که شیعه به سبب غیبت مهدی‌اش آن‌ها را تحریم کرده و عمل به آن را تا زمان آشکار شدن او متوقف نموده است.^{۱۹}

نقد و بررسی

این بخش از کلمات قفاری شامل چند مطلب است: اول ادعای تعطیل شدن اجرای حدود در عصر غیبت، دوم این‌که اگر در جایی فقهای شیعه نبودند اجرای حدود تعطیل خواهد شد و سوم پرهیز شیعه از رجوع به محاکم اهل سنت.

پاسخ مطلب اول: تناقض در سخن قفاری

آقای قفاری در آغاز و پایان این قسمت از نوشته خود مدعی شده است که شیعه اجرای حدود را در زمان غیبت تعطیل کرده و معتقد است این تعطیلی تا زمان ظهور ادامه خواهد داشت. با این حال، خود وی در لابه‌لای کلماتش تصریح می‌کند که به باور شیعیان در عصر غیبت وظیفه خطیر اجرای حدود اسلامی از سوی پیشوایان معصوم به عهده فقهای شیعه واگذار شده است. اکنون روشن نیست که وی چگونه مدعی تعطیلی اجرای حدود الهی شده است؟ اگر شیعیان معتقدند در عصر غیبت، فقها متکفل اجرای حدود الهی هستند _ که به واقع نیز چنین است _ پس شیعیان معتقد به تعطیلی اجرای حدود نیستند، و اگر به اعتقاد قفاری شیعه به دلیل اعتقاد به امام غایب اجرای حدود را تعطیل کرده، چگونه است که خود او در کلامش تصریح می‌کند که به باور شیعیان این مهم در عصر غیبت به عهده فقها نهاده شده است؟ آیا این تناقض در گفتار نیست؟

پاسخ مطلب دوم

مضحک‌تر از ادعای نخست قفاری، این ادعاست که به اعتقاد شیعیان اگر روزی در یکی از مناطق اسلامی از فقهای شیعه کسی نباشد اجرای حدود در آن‌جا جایز نیست. این ادعا از این‌رو مضحک است که:

اولاً اهل سنت نیز بر این باورند که کسی جز امام یا نایب او حق اجرای حدود الهی را ندارد.^{۲۰} با این حال آیا می‌توان مدعی شد اهل سنت معتقد به تعطیلی حدود اسلامی هستند؟ زیرا در نقاط دوردست دنیای اسلامی مناطق بسیاری هست که نه امام مسلمین در آن‌جا حضور دارد و نه نایبش و نه هیچ یک از مأموران حکومتی، بنابراین در چنین مناطقی حدود الهی اجرا نخواهد شد؛ پس اهل سنت به

تعطیلی اجرای حدود معتقدند. روشن است که پاسخ منفی است. بنابراین از اجرا نشدن حدود در برخی مناطق آن هم نه به دلیل فقدان قانون، بلکه به سبب فقدان ابزار اجرای قانون نمی‌توان اعتقاد به تعطیلی حدود را استنباط کرد.

دوم این که اساساً حاکم شرعی وظیفه ندارد در کوچه و بازار به دنبال بزهکاران بگردد و بر آنها حدود الهی را اجرا کند. او موظف است اگر برایش جرمی که مقتضی حد شرعی است ثابت شد، حد متناسب با آن را اجرا نماید. بنابراین اگر در منطقه‌ای هیچ‌یک از فقهای شیعه حضور نداشته باشند و جرمی اتفاق بیفتد، فقها درباره اجرای حد شرعی بر آن مجرم خاص وظیفه‌ای نخواهند داشت؛ زیرا نه از تحقق جرم آگاهند و نه بر اجرای آن قدرت دارند.

با توجه به آن چه گذشت، درمی‌یابیم همچنان که فقهای اهل سنت معتقدند هیچ‌کس خودسرانه حق اجرای حدود اسلامی را ندارد و این حق منحصراً در اختیار امام یا نایب اوست، شیعه نیز بر این باور است که حق اجرای حدود شرعی تنها در اختیار امام معصوم یا نایب اوست و این مهم در عصر غیبت به عهده فقهای شیعه نهاده شده است. البته ما و اهل سنت درباره مصداق کسانی که حق اجرای حدود الهی را دارند با یکدیگر اختلاف نظر داریم و همچنان که آنان اجرای حد توسط امامان اهل بیت و فقهای شیعه را مجاز نمی‌دانند، ما نیز اجرای حدود توسط امامان آن‌ها و نوابشان را جایز نمی‌دانیم. اما این سخن با آن چه قفاری مدعی آن شده است بسیار تفاوت دارد. او ادعا کرده که شیعه معتقد است به دلیل غیبت امام مهدی علیه السلام اجرای حدود شرعی تعطیل شده است و با توجه به آن چه گذشت روشن شد که این ادعا بی‌اساس و دروغ است.

پاسخ مطلب سوم

از مطالب گفته شده، پاسخ این بخش از سخنان قفاری نیز روشن شد که: «روایات آن‌ها از مراجعه به دادگاه‌های مسلمانان و قضات آن‌ها منع می‌کند و می‌گوید: کسی که در حق یا باطلی به محکمه‌های آنان رجوع کند، به طاغوت مراجعه کرده است و آن چه که بر اساس داوری آن‌ها می‌گیرد حرام است اگر چه حقیق باشد؛ چرا که به حکم طاغوت آن را گرفته است.» مفاد این روایت، تعطیلی قضاوت نیست، بلکه رجوع به قاضیانی است که به اعتقاد او شایستگی داوری را دارند. افزون بر این که بی‌تردید، قاضیان اهل سنت برای داوری‌های خود بر اساس یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت داوری می‌کنند و نه مذهب جعفری. بنابراین طبیعی است که پیروان مذهب جعفری از مراجعه به محاکمی که به مذهب آن‌ها داوری نمی‌کنند، امتناع ورزند و البته این طبیعی‌ترین عکس‌العملی است که می‌توان در این باره نشان داد.

ادعای روی آوری شیعیان به بدعت

قفاری مدعی است که اعتقاد به غیبت امام مهدی علیه السلام باعث شده است شیعیان به بدعت روی آورده و احکامی را از پیش خود تشریح نمایند. وی در این باره چنین می نویسد:

آن‌ها برای خودشان در دوران پنهان‌زیستی این منتظر، احکامی را تشریح کردند که خداوند به آن اذن نداده بود، از جمله آن‌ها تقیه است که در اسلام امری مجاز برای مواقع ضروری است، ولی آن‌ها آن را در دوران غیبت واجب، لازم و همیشگی می‌دانند که خروج از آن تا زمان بازگشت منتظری که هیچ‌گاه بر نمی‌گردد جایز نیست. او هیچ‌گاه بر نمی‌گردد؛ چراکه به گفته مورخان و عالمان انساب و فرقه‌های بسیاری از شیعیان، متولد نشده است و هر کس پیش از بازگشت منتظر، تقیه را ترک کند مانند کسی است که نماز را ترک کرده است.^{۲۱}

نقد و بررسی

پاسخ اول: تقیه اصلی قرآنی و عقلی

درباره دیدگاه مورخان و نسب‌شناسان درباره امام مهدی علیه السلام به زودی سخن خواهیم گفت. اما در پاسخ به ادعای نخست قفاری باید گفت اساساً لزوم عمل به تقیه در شرایط خاص نه از ابداعات شیعه، که از احکامی است که کتاب و سنت و عقل به آن حکم می‌کنند. آیت‌الله سید شرف‌الدین در این باره می‌نویسد:

عمل به تقیه هنگام ترس بر جان یا آبرو یا مال هم از نظر شرعی واجب است هم از نظر عقلی، و همه صاحبان خرد از مسلمین و غیرمسلمین بر آن اتفاق نظر دارند. بنابر این تقیه علی‌رغم تصور برخی از جاهلان مختص به شیعه نیست و روح‌الامین آن را بر قلب سرور پیامبران علیهم السلام نازل کرده و این‌گونه بر او تلاوت کرده است «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» و بار دیگر بر او چنین خوانده است «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». روایات صحیحی متواتری وجود دارند که به تقیه در صورت اضطرار دستور می‌دهند خصوصاً از طریق خاندان مطهر پیامبر اسلام علیه السلام و برای تو کافی است این روایتی که صحیح علی شرط الشیخین است: ابوعبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش نقل می‌کند که: مشرکین عمار را دستگیر کردند و او را رها نکردند تا این که پیامبر علیه السلام را سب کرد و از خدایان آن‌ها به نیکی یاد کرد آن‌گاه رهایش کردند پس چون به خدمت پیامبر خدا علیه السلام رسید فرمود: بر تو چه گذشت؟ عرض کردم: بد ای پیامبر خدا رها نشدم تا این که متعرض شما شدم و خدایانشان را به نیکی یاد کردم.

آن حضرت فرمودند: قلب را چگونه می‌یابی؟ عرض کرد: مطمئن از ایمان. پیامبر فرمودند: اگر دوباره چنین کردند تو هم دوباره چنان کن. و باز در روایتی که صحیح علی شرط الشیخین است ابن عباس در تفسیر این کلام خداوند: «الا ان تتقوا منهم تقاه» می‌گوید: تقاه سخن گفتن به زبان است در حالی که قلب مطمئن از ایمان باشد پس در این صورت دستش را باز نکند تا کشته شود. من می‌گویم: این حکم شرع است که در کتاب و سنت بیان شده است و عقل هم به تنهایی بر آن حکم می‌کند اگر منکران انصاف داشته باشند. و شیعه به حاکمان جور و والیان ستمگری مبتلی بود که آنان را شکنجه می‌دادند و دست‌ها و پاهایشان را می‌بریدند و آنان را بر درخت‌ها دار می‌زدند و چشمانشان را کور می‌کردند و اموالشان را تصاحب می‌کردند، سیاستشان ارتکاب چنین جنایاتی را اقتضا می‌کرد و آنان در ارتکاب این جرایم تنها به ظن و اتهام اکتفا می‌کردند و قاضیانشان از عالمان سوء و... بودند عالمانی که با مباح کردن آن چه حاکمان انجام می‌دادند به آنان تقرب می‌جستند در این شرایط شیعه و ائمه اش از ترس انقراض به حکم عقلا و حکما و پرهیزگاران به تقیه مضطر شد و این رفتار آنان دلیل عقل و حکمت و فهم آنان بود و خداوند بلند مرتبه با چنین وضعیتی آنان را از تقیه منع نمی‌کرد، در حالی که او خود فرموده است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» و پیامبر ﷺ فرموده است: من به دین حنیف همراه با مسامحه و آسان مبعوث شدم. ولی اهل طغیان تقیه را از معایب شیعه می‌شمارند در حالی که اگر به آن چه بر شیعه گذشت مبتلی می‌شدند هم چون خار پشت در تقیه فرو می‌رفتند. همچنان که اهل سنت برای محافظت از جان خود در برابر چنگیز خان و هلاکو به تقیه پناه بردند. و ضعیف عاقل وقتی گرفتار قوی ستمگر شد چه کند؟ و وقتی مامون همه را به اعتقاد به مخلوق بودن قرآن فراخواند بسیاری از نیکان اهل سنت با زبانشان به آن اعتراف کردند، در حالی که در قلب معتقد به قدیم بودن قرآن بودند، و از روی تقیه خلاف چیزی را که باور داشتند آشکار کردند، همان کاری که امروز مسلمانان حجاز می‌کنند و تظاهر به سخن و عملی که از نظر وهابیون مشروع نیست مانند زیارت قبور اولیا و بوسیدن ضریح مقدس نبوی و تبرک به آن و استغاثه به سرور انبیا و توسل به سبب آن حضرت به درگاه الهی برای بخشش گناهان و برطرف شدن مشکلات، نمی‌کنند و حاجیان سنی و شیعه از ترس فتنه و آزار و اذیت شدن، به هیچ یک از این رفتارها اقدام نمی‌کنند، بلکه از تظاهر به قرائت دعاهای مستحبی در آن مکان‌های مقدس و مشاهد بلندمرتبه از روی تقیه پرهیز می‌کنند.^{۲۲}

پاسخ دوم: ارتباط نداشتن تقیه به غیبت

افزون بر آن چه گذشت باید گفت مسئله تقیه در نزد شیعیان هیچ ارتباطی با مسئله غیبت ندارد و لزوم عمل به تقیه به سبب غیبت امام مهدی ﷺ نبوده است، بلکه شیعه پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ همواره با تقیه زندگی می‌کرده است و اگر جناب قفاری به آن چه در بخش «تقیه» کتاب

خود آورده مراجعه می‌کرد، به این نکته متفطن می‌شد؛ زیرا تمام روایاتی که در آن‌جا آورده از نظر زمانی شامل همهٔ زمان‌ها _ به جز عصر ظهور امام مهدی علیه السلام _ و از جمله عصر حضور پیشوایان معصوم سابق شیعیان نیز می‌شود. بنابراین پیوند دادن مسئلهٔ تقیه با مسئلهٔ غیبت امام مهدی علیه السلام و این ادعا که شیعیان در عصر غیبت امام مهدی علیه السلام به دلیل غیبت آن حضرت احکامی و از جمله تقیه را تشریح کردند از اساس باطل است.

پاسخ سوم: چرا شیعه به تقیه روی آورد؟

ای کاش قفاری که ده‌ها صفحه از کتاب خود را به مسئلهٔ تقیه اختصاص داده، دست‌کم چند سطر از آن را به ریشه‌یابی این مسئله اختصاص می‌داد و از زمینه‌هایی که باعث شد شیعه تقیه را به عنوان شعار خود برگزیند نیز اندکی گفت‌وگو می‌کرد! به راستی اهل سنت که در طول تاریخ اسلام همیشه در اکثریت بوده‌اند و قدرت را در اختیار داشته‌اند، با شیعیان چه کرده‌اند که آن‌ها جرأت ابراز عقاید خود را نداشته و مجبور شده‌اند در لاک تقیه فرو روند؟ آیا با این اوصاف باید شیعه را متهم کرد یا کسانی که به آن‌ها اجازه زندگی عادی را نمی‌دادند؟ به راستی که این داستان عجیبی است که از گروهی حق زندگی آزاد و ابراز عقاید گرفته شود و آن‌ها مجبور شوند برای حفظ جان خود عقایدشان را کتمان کنند، بعد همان‌ها از سوی کسانی که این شرایط را به وجود آورده‌اند مؤاخذه شوند که چرا شما به تقیه و پنهان‌کاری روی آورده‌اید! مثل جناب قفاری و اشکال‌ش، مثل دزدی است که بر مظلومی خنجر کشیده است و به او که از ترس به غارت رفتن اموالش آن‌ها را پنهان کرده است ایراد می‌گیرد که چرا اموال خود را پنهان کرده‌ای؟ این کار تو نفاق و دورویی است!

ادعای اعتقاد به شهید بودن شیعیان

به نظر قفاری از دیگر بدعت‌هایی که شیعه در اثر اعتقاد به غیبت در دین به وجود آورده، اعتقاد به شهید بودن شیعیان است. وی در این باره چنین می‌گوید:

آن‌ها هم چنین معتقدند که به صرف پذیرش مذهب تشیع و انتظار بازگشت غایب، شهادت در راه خدا حاصل خواهد شد، نه با جهاد در راه خدا. پس شیعه شهید است، اگرچه در بستر خود بمیرد. امام آن‌ها می‌گوید: «اگر یکی از شما پیش از خروج قائم ما بمیرد شهید است و کسی که قائم ما را درک کند و در رکابش بجنگد پاداش دو شهید را خواهد داشت.»
و بحرانی _ بزرگ آن‌ها _ در کتاب *المعالم الزلفی* بابی با این عنوان گشوده است «باب 59: در این‌که شیعیان خاندان محمد شهیدند اگرچه در بستر بمیرند» و برخی از روایاتشان را در آن‌جا آورده است.

سپس _ همچنان که عادت آنهاست _ بیش از این مبالغه کرده‌اند تا آنجا که ابن بابویه به سند خود از علی بن حسین چنین روایت می‌کند: «کسی که در زمان غیبت قائم ما بر محبت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او خواهد بخشید.»^{۲۳}

نقد و بررسی

اگرچه قفاری در این بخش از کلمات خود به صراحت اشکال خود بر این روایات را بیان نکرده است، اما گویا این روایات به نظر او به دو دلیل پذیرفتنی نیستند: اول این که این روایات، شهادت در راه خداوند را نه به جهاد در راه او و جنگیدن با مشرکان، که به صرف پذیرش مکتب اهل بیت و قرار گرفتن در زمره شیعیان آنان می‌دانند، و شاید به گمان او این مطلب به نوعی استخفاف جهاد در راه خداوند است. دوم این که گویا هضم این معنا که کسی با وجود کشته نشدن در راه خداوند، در زمره شهدا قرار گیرد برای قفاری سنگین بوده است. اما منشأ این دو تصور نادرست، چیزی نیست جز این که اطلاعات آقای قفاری و نیز اعضای هیئت که به رساله او نمره عالی داده‌اند، از منابع اهل سنت بسیار اندک بوده است. با مراجعه‌ای گذرا به منابع روایی اهل سنت، به روایات متعددی برمی‌خوریم که در معنای شهید توسعه داده‌اند و بر غیر کسانی که در جهاد با کفار کشته می‌شوند نیز واژه شهید را اطلاق کرده‌اند. به عنوان نمونه، به اعتقاد اهل سنت کسی که به سبب طاعون می‌میرد، کسی که از دل درد جان می‌بازد و کسی که در آب غرق می‌شود شهید است.^{۲۴} همچنین کسی که از کوه بیفتد و درندگان او را بخورند شهید به شمار می‌رود.^{۲۵} و نیز هر کس تب کند بمیرد و یا با وضو از دنیا برود شهید است.^{۲۶} حتی بر اساس حدیثی که عینی آن را صحیح^{۲۷} و ابن حجر آن را حسن خوانده است^{۲۸} هر مسلمانی که به مرگ طبیعی بمیرد شهید است. این‌ها و ده‌ها نمونه مشابه آن، روایاتی است که در منابع معتبر اهل سنت ذکر شده است و نه هیچ‌کس آن‌ها را استخفاف به جهاد در راه خداوند و مقام مجاهدان دانسته و نه هضم آن بر هیچ عالم و جاهلی سنگین بوده است. حال پرسش ما از قفاری این است که وقتی به باور اهل سنت مبطون، طاعون زده، غریق و... شهیدند و پذیرش آن برایشان هیچ محذوری ندارد، چرا شیعیان که امام صادق علیه السلام در توصیفشان فرمودند:

شِيعَتَنَا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَأَهْلُ الْوَقَاءِ وَالْأَمَانَةِ وَأَهْلُ الزُّهْدِ وَالْعِبَادَةِ أَصْحَابُ إِحْدَى وَ
خَمْسِينَ رُكْعَةً فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ الْقَائِمُونَ بِاللَّيْلِ الصَّائِمُونَ بِالنَّهَارِ يُزَكُّونَ أَمْوَالَهُمْ وَ يَحْجُونَ
الْبَيْتَ وَ يَجْتَنِبُونَ كُلَّ مُحَرَّمٍ.^{۲۹}

و در جایی دیگر فرمودند:

وَاللَّهِ مَا شِيعَةُ عَلِيٍّ _ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ _ إِلَّا مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَّجُهُ وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا
ثَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ.^{۳۰}

از مبطلون، غریق، تبزده و طاعون گرفته کمترند؟ و مگر نه این است که به باور اهل سنت هر
مسلمانی شهید است؟ پس چرا شیعیان که از مسلمانان هستند شهید نباشند؟ احتمالاً آقای قفاری
شیعیان را به مسلمانی هم قبول ندارد.

منابع

1. اجوبة مسائل جار الله، سيدعبدالحسين شرفالدين صيدا، بى جا، بيت العرفان، چاپ دوم، 1373ش.
2. اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية عرض و نقد، ناصر القفارى، بى جا، انتشارات دارالرضا، بى تا.
3. بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ابن رشد الحفيد، بيروت، دارالفكر، 1415ق.
4. بدايع الصنائع، ابوبكر الكاشانى، باكستان، المكتبة الحبيبية، چاپ اول، 1409ق.
5. البحر الرائق، ابن نجيم المصرى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، 1418ق.
6. البدر الزاهر فى صلاة الجمعة و المسافر، حسين على منتظرى، قم، مكتبة آية الله المنتظرى، چاپ سوم، 1416ق.
7. تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، 1364ش.
8. دراسات فى ولاية الفقيه، حسين على منتظرى، قم، المركز العالمى للدراسات الاسلاميه، چاپ اول، 1408ق.
9. الدر المختار، محمد الحصكفى، بيروت، دارالفكر، 1415ق.
10. جواهر الكلام، محمدحسن نجفى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم، 1365ش.
11. الخلاف، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، 1407ق.
12. الشرح الكبير، عبدالرحمن بن قدامه، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
13. صحيح مسلم، مسلم النيشابورى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
14. الصحيفة السجادية، قم، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، 1411ق.
15. صفات الشيعة، محمد بن على بن بابويه صدوق، تهران، انتشارات عابدى، بى تا.
16. عمدة القارى، العينى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.
17. فتح البارى، ابن حجر عسقلانى، بيروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، بى تا.
18. فقه الصادق، محمدصادق روحانى، قم، دارالكتاب، چاپ سوم، 1412ق.

19. كتاب الصلاة، سيد ابوالقاسم خويي، قم، دارالهادي، چاپ سوم، 1410ق.
20. المبسوط، شمس الدين سرخسي، بيروت، دارالمعرفة، 1406ق.
21. المبسوط، محمد بن حسن طوسي، تهران، المكتبة المرتضوية، 1387ش.
22. المجموع، محيي الدين نووي، بيروت، دارالفكر، بي تا.
23. مسند احمد، احمد بن حنبل، بيروت، دار صادر، بي تا.
24. المعنى، عبدالله بن قامة، بيروت، دارالكتب العربي، بي تا.
25. معنى المحتاج، محمد بن احمد الشرييني، بيروت، دار احياء التراث، 1377ق.
26. المهذب، قاضي ابن براج، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1406ق.
27. النهاية، محمد بن حسن طوسي، قم، انتشارات قدس محمدي، بي تا.

پي نوشتها

۱. اصول مذهب الشيعة، ص 1077.
۲. كتاب الصلاة، ج 1، ص 13.
۳. البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافرين، ص 32.
۴. البحر الرائق، ج 2، ص 245.
۵. الدر المختار، ج 2، ص 150، ج 1، ص 128.
۶. المغني، ج 2، ص 173.
۷. بداية المجتهد و نهاية المقتصد.
۸. المبسوط، ج 2، ص 25.
۹. بدايع الصنائع، ج 1، ص 261.
۱۰. الخلاف، ج 1، ص 626.
۱۱. اصول مذهب الشيعة، ص 1078.
۱۲. المبسوط، ج 2، ص 8؛ المهذب، ج 1، ص 297.
۱۳. فقه الصادق، ج 13، ص 34؛ دراسات في ولاية الفقيه، ج 1، ص 118.
۱۴. النهاية، ص 290؛ جواهر الكلام، ج 21، ص 14.
۱۵. تهذيب الاحكام، ج 6، ص 134.
۱۶. همان، ص 135.
۱۷. همان.
۱۸. الصحيفه السجادية، ص 132 - 134.
۱۹. اصول مذهب الشيعة، ص 1079.
۲۰. المجموع، ج 20، ص 34؛ معنى المحتاج، ج 4، ص 151؛ المبسوط (سرخسى)، ج 9، ص 81؛ الشرح الكبير، ج 10، ص 121.
۲۱. اصول مذهب الشيعة، ص 1081.
۲۲. اجوبة مسائل، ص 78 - 82.
۲۳. اصول مذهب الشيعة، ص 1081.
۲۴. صحيح مسلم، ج 6، ص 51؛ مسند احمد، ج 2، ص 522.
۲۵. فتح البارى، ج 6، ص 33.
۲۶. عمدة القارى، ج 14، ص 127.
۲۷. همان.

٢٨. فتح الباری، ج 6، ص 33.

٢٩. صفات الشيعة، ص 4.

٣٠. همان، ص 8.